

ماندانا مشایخی

# فقط

## کتابهای دوستانم میخوانم

کمی پس از انتشار Slap Stick در سال ۱۹۷۹ فونه گوت راهی کنگره بین‌المللی P.E.N. در وین شد. دیدگاه‌های او در سخنرانی‌هایش بسیار شبیه هری جیمز کارگس (Harry James Cargas)، نویسنده و استاد دانشگاه سنت‌لویز بود. مصاحبه زیر گفتگوی دکتر کارگس با فونه گوت است.

**کارگس:** گفتگو را با این سؤال نسبتاً گستاخانه شروع می‌کنم. به نظر شما هر چیزی می‌تواند موضوع مناسبی برای طنز باشد؟

**فونه گوت:** من سعی می‌کنم مراقب باشم و موقع شوخی به کسی توهین نکنم. واقعاً فکر نمی‌کنم که نوشته‌هایم حال و هوای زنده‌ای داشته باشند و گمان هم نمی‌کنم کلمات موهنی که گاه و بی‌گاه و به مناسبت استفاده می‌کنم باعث پریشان‌خاطری یا خجالت‌زدگی بسیاری از مردم بشود؛ مگر وقتی که کلمات موهن مشخصی را که سرآزان به کار می‌برند، استفاده کنم.

**ک:** منظور من این است که آیا شما فکر می‌کنید موضوعاتی وجود دارند که به خودی خود مناسب طنز نباشند؟

**ف:** بله مثلاً من اصلاً نمی‌توانم هیچ مطلب فکاهی یا طنزی را در مورد آشویتس تصور کنم. به جز این البته، فکر نمی‌کنم موضوعی وجود داشته باشد که من نتوانم آن را دستمایه طنز قرار بدهم. می‌دانید به قول ولتر بلاهای دسته‌جمعی خیلی خیلی سرگرم‌کننده‌اند، مثلاً زمین لرزه «لیسون» خیلی جالب بود.

**ک:** خوب، زمین لرزه «لیسون» چه زمانی جالب است؟ یک سال بعد از حادثه یا دو بیست سال بعد؟ سلاخی‌های چنگیز خان شاید به این خاطر سرگرم‌کننده به نظر بیایند که در حال حاضر دیگر تأثیری بر زندگی ندارند؛ یعنی ممکن است آشویتس هم در سیصد سال آینده به موضوعی برای طنز تبدیل شود؟

**ف:** خوب البته تا آنجایی که من فهمیده‌ام، طنز تقریباً واکنشی روانی به ترس است. فروید در مورد طنز معتقد است که طنز یکی از چندمین واکنشی است که در برابر ناگامی بروز داده می‌شود. فروید می‌گوید وقتی سگی نمی‌تواند از دری عبور کند شروع به خراشیدن و کندن زمین می‌کند. حرکات و تلاش‌های بیهوده‌ای مثل غریدن، به ناگامی، حیرت یا ترس او برمی‌گردد. من ویرانی «درسدن» را دیدم؛ یعنی درسدن را پیش از ویرانی دیدم، بعد از پناهگاه بیرون آمدم و درسدن ویران را دیدم. یکی از واکنش‌های من خنده بود. خدا شاهد است که این خنده همان تسکینی است که انسان عمیقاً می‌جویدش. پس بله، هر چیزی می‌تواند موضوعی برای خنده باشد و من فکر می‌کنم خنده‌های قربانیان آشویتس خنده‌های مخوفی بوده‌اند.

**ک:** من شنیده‌ام که این خنده، هنگام خنده‌های آیزاک (Issac)، اعتراض به خدا قلمداد شده است اما به هر حال باید تمایزی بین خنده و طنز وجود داشته باشد.

**ف:** بله، منشأ بسیاری از خنده‌ها ترس است. سال‌ها پیش من در یک مجموعه تلویزیونی خنده‌دار کار کردم. اصلی که ما در هر قسمت از این مجموعه رعایت می‌کردیم حضور مرگ بود. حضور مرگ در همه قسمت‌های مجموعه باعث عمیق‌تر شدن خنده‌ها می‌شد. البته ما امیدوار بودیم که تماشاچیان متوجه نشوند چه عاملی باعث قهقهه‌های آنها می‌شود.

من باب هوپ (Bob Hope) را یک طنزپرداز نمی‌دانم. او یک کمدین است که چندان هم با ارزش نیست در کمدی‌های او به هیچ چیز آزارنده‌ای اشاره نمی‌شود. من هنگام تماشای لورل و هاردی از خنده روده‌بر می‌شدم. الان هم همین‌طور است. تراژدی وحشتناکی در طنز آنها نهفته. اینکه انسان‌هایی چنین نازنین و باصفا برای زندگی در این دنیا زیاده‌ای خوبند و همیشه هم با خطرات فجیعی مواجهند. آنها به آسانی از بین می‌روند.

**ک:** گویا شما در صحبتی راجع به تکنولوژی در داستان

معاصر، موقعیت آن را همتای موقعیت سکس در داستان‌های دوره ویکتوریا شمرده‌اید؛ ممکن است در این باره توضیح دهید.

**ف:** با این قضیه من هنگامی که یک نویسنده به اصطلاح علمی - تخیلی شدم یا وقتی که کسی مقرر کرد که نویسنده‌ای علمی تخیلی باشم، مواجه شدم. من نمی‌خواستم به یک جنس (ژانر) خاص محدود بشوم. به همین دلیل نشستم و با خودم فکر کردم که مگر چه تخیلی مرتکب شده‌ام که اعتبار نویسنده جدی بودن از من ساقط شده. فکر کردم ممکن است به دلیل نوشته‌های من در مورد تکنولوژی باشد. بیشتر نویسنده‌های خوب امریکا چیزی راجع به تکنولوژی نمی‌دانند مثلاً به عنوان مثال، من هم دوره ترومن کپوت (Truman Capote) هستم. او خیلی سریع توانست شهرت ادبی کسب کند و من خیلی سریع، به عنوان نویسنده قلم به مزد مشهور شدم. به نظر من یکی از دلایل این بود که منتقدان نمی‌توانستند بپذیرند که نویسنده‌ای با داشتن تحصیلات فنی، که من دارا هستم، قادر به جدی نوشتن باشد. من می‌دانم که گروه‌های ادبیات انگلیسی در دانشگاه‌ها بدون اینکه به آنچه انجام می‌دهند واقف باشند، هراس از گروه‌های مهندسی، فیزیک و شیمی را تبلیغ می‌کنند. فکر می‌کنم این هراس به حوزه نقد ادبی هم منتقل شده است. بیشتر منتقدان ما محصول همین گروه‌های انگلیسی دانشگاه‌ها هستند و نسبت به کسی که به تکنولوژی علاقه‌مند است و سواس دارند. من به تکنولوژی علاقه‌مندم چون پدرم به من گفته بود به شرطی می‌توانم به کالج بروم که موضوعی جدی را مطالعه کنم.

**ک:** منظورتان موضوعی علمی است؟

**ف:** بله علمی. من به خانواده‌ای هنرمند تعلق دارم و از راه هنر امرار معاش می‌کنم و این کار من اصلاً شورش نبوده است. پدران من همگی در کار هنر بوده‌اند. بنابراین من هم به شکلی کاملاً سنتی راه آنها را ادامه می‌دهم؛ اما پدرم که نقاش و مهندس معمار بوده، از افسردگی رنج می‌برد و به عنوان یک هنرمند قادر به امرار معاش از طریق هنر نبود. به همین دلیل فکر می‌کردم نباید کاری با هنر داشته باشم. در واقع او در مورد هنر به من هشدار داده بود چون معتقد بود که پول درآوردن از راه هنر غیرممکن است.

**ک:** برگردیم به سؤال اصلی. شما گفته بودید که غیبت تکنولوژی از رمان‌های ما مثل غیبت سکس از رمان‌های دوره ویکتوریا است.

**ف:** خوب من گفته بودم که رمان‌های فاقد تکنولوژی به همان اندازه تصویر غلطی از زندگی ارائه می‌دهند که رمان‌های ویکتوریایی فاقد سکس.

**ک:** قبلاً شما به تمایزی که افراد بین رمان علمی - تخیلی و ادبیات جدی قایل هستند اشاره کردید؛ آیا خود شما هم این تمایز را رعایت می‌کنید؟

**ف:** زمانی رعایت می‌کردم و می‌توانم بفهمم که چرا مردم این تمایز را مهم می‌شوند. دستمزد رمان‌های علمی - تخیلی بسیار پایین است. معمولاً برای هر کلمه یک پنی یا نیم سنت پرداخت می‌شود؛ به همین دلیل نویسندگان علمی - تخیلی باید خیلی سریع بنویسند. در نتیجه تقریباً تمام داستان‌های علمی - تخیلی پیش‌نویس هستند. یک داستان علمی - تخیلی دوستانه لغتی واقعاً داستان خوبی است، به خوبی هر داستان دیگری که در ایالات متحده نوشته می‌شود.

**ک:** این میزان دستمزد ممکن است شامل داستان‌های غیر علمی هم بشود. این طور نیست؟

**ف:** نه. نویسندگان به اصطلاح جدی تمایل دارند که بیشتر روی نوشته‌هایشان کار کنند. نویسنده علمی - تخیلی در مورد زبان و سواس به خرج نمی‌دهد و معمولاً همان زبان ساده را استفاده می‌کند. علاوه بر این داستان‌های علمی - تخیلی به باریک‌بینی زیاد احتیاج ندارند؛ چون نکته پرازانه نیستند؛ اما نویسنده جدی هر چقدر که بیشتر در مورد زبان و سواس به خرج دهد و بیشتر روی موضوعش کار کند، بیشتر نویسنده است.

**ک:** شما خودتان را جزو کدام گروه می‌دانید؟

**ف:** من فکر می‌کنم که همیشه نویسنده‌ای جدی بوده‌ام. من را در گروه نویسندگان علمی - تخیلی قرار داده‌اند، فقط به خاطر اینکه در مورد کارخانه شنکتادی (Schenectady) نیویورک نوشته‌ام. کتاب اول من نوازنده پیانو (Player Piano) در مورد شنکتادی بود. در آنجا فقط و فقط کارخانه‌های عظیم وجود دارند. من و همکارانم به عنوان مهندس، فیزیکدان، شیمیدان و ریاضیدان در آنجا کار می‌کردیم و هنگامی که من در مورد شرکت جنرال الکتریک و شنکتادی نوشتم، منتقدانی که هرگز آن مکان را ندیده بودند، داستان را خیالبافی راجع به آینده قلمداد کردند.

## قسمت دوم

اخبار بچه گانه من نداشتند، دوست داشتند در مورد اتفاقات مهمی که در کالج یا دبیرستان یا سرکار اتفاق افتاده صحبت کنند. خوب تنها راهی که من می توانستم وارد صحبت آنها بشوم گفتن یک چیز بامزه و خنده دار بود. فکر می کنم اولین بار این کار را خیلی تصادفی انجام دادم. خیلی اتفاقی حرف بامزه ای زدم که صحبت آنها را قطع کرد. بعدها فهمیدم که لطیفه برای من وسیله ای بوده برای ورود به صحبت بزرگترها. من در دورانی بزرگ می شدم که در این کشور کمدی در اوج بود - دوران افسردگی عظیم - کمدین های درجه یک بسیاری در رادیو برنامه اجرا می کردند و بی هیچ اغراق من واقعاً از آنها درس گرفتم. در دوران جوانی ام شب ها حداقل یک ساعت به جوک ها و لطیفه های رادیو گوش می دادم و سعی می کردم بفهمم که لطیفه ها چطور ساخته می شوند و چطور تأثیر می گذارند.

**ک:** حالا چطور؟ آیا به عمد از کمدی کناره می گیرید چون ممکن است بر سبکتان تأثیر بگذارد یا هنوز به آن توجه نشان می دهید؟

**ف:** من هنوز به برنامه های کمدی گوش می کنم. اما برنامه های کمدی خوبی ارائه نمی شود. می بینم نویسنده هایی که زمانی داستان های خنده دار می نوشتند تبدیل به آدم های خشکی شده اند و دیگر لطیفه نمی نویسند. من به یاد می کایل فراین (Michael Frayne) نویسنده انگلیسی افتادم که داستان ده مرد را نوشته بود. او به آدم خیلی جدی ای تبدیل شده است. فکر می کنم یک اتفاقاتی توی مُخَش افتاده. ممکن است این اتفاقات برای مُخ من هم بیفتد. من واقعاً نمی دانم بعد از این لحظه چطور می نویسم. باید بینم چه بر سر بدن و مغزم می آید. اگر لطیفه خاصیت دفاعی بودنش را از دست بدهد شاید دیگر قادر به لطیفه سازی نباشم. اگر لطیفه خصوصیت دفاعی خود را از دست بدهد، ناامیدی و ضربه ها افزایش پیدا می کنند. شما گفتید ممکن است مسائلی باشند که در موردشان نتوانیم شوخی کنیم. بله من الان می بینم که در مورد مرگ مارتین لوتر کینگ یا جان اف کندی قادر به شوخی نیستم. ممکن است هر چه بسنم بالاتر برود عبوس تر بشوم به این دلیل که با مسائل تلخ بیشتری درگیر می شوم که نمی توانم در موردشان شوخی کنم.

**ک:** اما آن طور که شما گفتید مراقب کارهایتان هستید، به نظر نمی رسد نگران از دست دادن قوه شوخ طبعی تان باشید.  
**ف:** نه. من فقط راجع به آنچه ممکن است در آینده پیش

**ک:** نظر منتقدان را در مورد کارهایتان چطور ارزیابی می کنید؟ فکر می کنید که شما را درک کرده اند؟

**ف:** خوب من خودم هم یک منتقدم. نقد در ایالات متحده معمولاً به وسیله اشخاصی مثل من انجام می شود. ما منتقد حرفه ای خیلی کم داریم. از منتقدان حرفه ای می توانم به دیگری دایل (Digby Diehl) و به منتقدان نیویورک تایمز اشاره کنم. من از هنگامی که کار نویسندگی را شروع کرده ام شاید یک صد کتاب را بررسی کرده باشم. به عبارتی انگار در این زمینه کارم را خوب انجام نداده ام. بنابراین اصلاً شاکی نیستم اگر کسی به کم دانشی من کتاب هایم را بررسی کرده باشد.

آیا منتقدان مرا درک می کنند؟ نمی دانم. بعضی از منتقدان خیلی خشکند. یکی از منتقدان نیویورک هر ورق از کتاب های مرا بررسی کرده، اما حتی یک خط خنده آور هم در آنها پیدا نکرده است. او متوجه نمی شود که زبان کتاب های من گاهی کنایی (Ironical) است این آقای ناقد تمام شوخی ها و لطیفه های مرا نادیده می گیرد. من هم برای او نوشتم که شما نباید کتاب های طنز را بررسی کنید. همین آقا حالا به کتاب های پسر می تازد، انگار که این قضیه باید نسل اندر نسل ادامه پیدا کند. دلیل کم نوشتن من دشواری بی حد و حساب آفرینش لطیفه ها و طنزهایی است که به کار بیاید. به عنوان مثال در Cat's Cradle فصل های بسیار کوتاهی وجود دارد که هر کدام یک روز کار برده اند و هر کدامشان یک لطیفه / طنز است. اگر من در مورد وضعیتی تراژیک می نوشتم به این میزان زمان احتیاج نداشتم. اگر همه عناصر به درستی حاضر باشند و در جای خود قرار بگیرند، داستان تراژیک به پیش می رود اما در مورد یک لطیفه یا طنز شما باید ببینید که اصلاً اثر می کند، یا به قول معروف، اصلاً می گیرد یا نه.

**ک:** لطیفه هایی که برای زندگی روزمره تان ابداع می کنید چی؟ اثر دارند؟ به کارتان می آیند؟

**ف:** خوب من می توانم بگویم که به طور کلی یک لطیفه یا جوک کی می گیرد. وقتی که بچه بودم خیلی لطیفه می ساختم. من کوچکترین بچه خانواده بودم و کوچکترین عضو خانواده همیشه یک لطیفه ساز است. چون این تنها روشی است که او می تواند خود را وارد صحبت بزرگترها کند. خواهرم پنج سال و برادرم نه سال بزرگتر از من بودند. به همین خاطر وقتی خیلی کوچک بودم سر میز شام حوصله ام سر می رفت. آنها علاقه ای به

بباید صحبت کردم. فکر نمی‌کنم بتوانم زندگی یا نوشتنم را تحت سلطه داشته باشم. هر نویسنده دیگری ممکن است فکر کند که عنان زندگی‌اش را در دست دارد، ولی من چنین احساسی ندارم. برای من خیلی ساده، فقط اتفاق می‌افتد. من از نویسنده شدن خودم شگفت زده‌ام.

**ک:** ما در مورد طنز و در مورد شما به عنوان طنزپرداز صحبت کردیم با این وجود هستند کسانی که به شما بر حسب پیامبر تقدیر و نیستی (Prophet of doom) زده‌اند در این مورد چه صحبتی دارید؟

**ف:** خوب هر کسی که علوم خوانده باشد و با دانشمندان صحبت کرده باشد می‌داند که ما در حال حاضر در موقعیت خطرناکی بسر می‌بریم. رئیس جمهور فورد خوش بین است و ممکن است بشنود که من نیستی و سرنوشتی شوم را پیش‌بینی کرده‌ام و آن را بی‌معنی بخواند. او با اینکه وکیل است آدم خوش‌بینی است و معتقد است که جو مسموم نشده، که آب‌ها مسموم نشده‌اند، که انسان‌ها حیواناتی ماندگارند و تمام این مسائل را هم به سادگی استدلال می‌کند. ولی آلودگی جو روز به روز وخیم‌تر می‌شود. دانشمندان میزان آلودگی را با بالون‌هایی که به هوا می‌فرستند، اندازه می‌گیرند. میزان آلودگی دریاها و رودخانه‌ها را اندازه می‌گیرند و نتایج بدی که اعلام می‌کنند جای بحث ندارد. اما رئیس جمهور ما از این همه چشم‌پوشی می‌کند. سال‌هاست که ما از یک مشاور علمی فعال محرومیم. جی. اف. کندی مشاور علمی داشت اما جانشین‌های او تمایلی به مشاور علمی نشان نداده‌اند. شاید به این خاطر که دانشمند به جز خبر بد چیزی عایدشان نمی‌کند و خوش‌بینی‌هایشان را کمرنگ می‌کند.

**ک:** موضوع بحث انگار تبدیل شد به لطفه انسان‌گرایانه (homanist's Jokes) شاید مواجه نشدن رئیس جمهور با این حقایق نوعی مکانیسم دفاعی باشد؟

**ف:** بله، بزرگترین واقعیت کنونی که شوخ‌طبعی را از یک سوم باقیمانده زندگی حذف می‌کند این است که مردم اصلاً اهمیتی نمی‌دهند چه بلایی بر سر سیاره‌شان می‌آید. انگار مردم روز به روز زندگی می‌کنند. انگار چند صباحی زندگی برایشان کافی است. می‌بینم که تعداد خیلی کمی از مردم به فکر جهانی برای نوه‌هایشان هستند.

وقتی من دانش آموز دوره ابتدایی بودم، یکی از برنامه‌های مدرسه این بود که تصاویر خانه‌هایی را برای فردا نقاشی کنیم. هواپیماهایی برای فردا و قایق‌هایی برای فردا و همه اینها

رؤیاهای ما برای آینده بودند. البته در آن زمان همه چیز محکوم به توقف شد. کارخانه‌ها متوقف شدند. دوره افسردگی عظیم آغاز شده بود و کلمه جادویی سعادت بود و «روزی سعادت فرا می‌رسد.» ما برای آن روز آماده می‌شدیم. ما در رؤیای خانه‌هایی آرمانی و وسایل نقلیه آرمانی بسر می‌بردیم. فکر نمی‌کنم بچه‌ها الان به فکر این چیزها باشند. من بزرگترهای زیادی را هم نمی‌بینم که نگران آینده باشند. کارل ساگان (Carl Sagan) فضانورد در مورد جهان برای نوه‌ها و نیره‌ها صحبت کرد. چارلز ایمز (Charles Eames) طراح هم، در این باره صحبت‌هایی می‌کند. من کس دیگری را ندیدم که به فکر باشد.

### قسمت سوم

**ک:** اجازه دهید موضوع صحبت را عوض کنم. کتاب‌های چه نویسندگانی را بیشتر مطالعه می‌کنید؟

**ف:** من دوستان نویسنده بسیاری دارم و فقط هم کتاب‌های دوستانم را می‌خوانم. برنامه نظام‌مندی برای کتاب خواندن ندارم و هرچه که به دستم برسد می‌خوانم. معمولاً دایره‌المعارف بریتانیکا خیلی به دردم می‌خورد. وقتی که پری‌های تیتان (The Sirens of Titan) را می‌نوشتم تمام اطلاعات موردنیازم را از یک کتاب کودکان به دست آوردم. کتابی که فکر می‌کنم برای کودکان هشت ساله نوشته شده بود. تمام سیارات را با تصاویر و توضیحات عالی و کافی در این کتاب آورده بودند. از طریق همین کتاب من فهمیدم که کیوان قمری به نام تیتان دارد.

**ک:** آیا نویسندگی شما را ارضا می‌کند؟

**ف:** زمانی قانع می‌کردم اما حالا نه. من فکر می‌کنم بسیار بیشتر از آنچه فکرش را می‌کردم انجام داده‌ام. هنگامی که به گذشته‌ام نگاه می‌کنم، به کتاب‌هایی که نوشته‌ام، حیرت می‌کنم. من نویسنده پراثری نیستم اما این میزان کار راضی‌ام می‌کند. فعلاً هم به دنبال فعالیت دیگری هستم. به نظر من بیشتر حرفه‌ها بیست سال عمر می‌کنند. فکر می‌کنم پزشکان از پزشک بودنشان حدود بیست سال لذت می‌برند. پدرم هم بیست سال از مهندس معمار بودن لذت برد. فکر می‌کنم نویسندگانی به سن و سال من به دنبال کار و فعالیت دیگری باشند؛ یعنی می‌خواهند از این چرخ و فلک پیاده شوند. جان اوهارا خشمی داشت که تادم مرگ او را به ادامه وامی‌داشت، ولی من فاقد چنین خشم انرژی‌زایی هستم.

□ □ □